

بازتاب کلام علی (ع) در اشعار اقبال لاهوری

ابوالقاسم رادقر

عضو هیأت علمی پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علامه محمد اقبال روز جمعه سوم ذیقعدہ ۱۲۹۴ (۹ نوامبر ۱۸۷۷) در شهر سیالکوت به دنیا آمد. پدر وی از بازرگانان متدین بود. نیاکان اقبال از برهمنان کشمیر بودند که در سده هفدهم به دین مبین اسلام مشرف شدند.

دوران تحصیل اقبال به رسم مرسوم زمان از آموختن قرآن در یکی از مساجد زادگاهش آغاز شد. دوران ابتدایی و متوسطه را در «میشن»^۱ گذراند. در آنجا بود که به تشویق یکی از معلمان مدرسه به نام مولانا سید میرحسن به سرودن شعر اردو روی آورد. در ابتدای کار، اقبال اشعار خود را برای تصحیح نزد داغ دهلوی (ف ۱۹۰۵م) شاعر معروف زبان اردو می فرستاد. دهلوی پس از مدتی اذعان کرد که شعر اقبال بی نیاز از تصحیح است و به داشتن شاگردی چون او افتخار می کرد.

اقبال پس از گذراندن دوران متوسطه، در رشته فلسفه دانشگاه لاهور ثبت نام کرد و از محضر درس سر توماس آرنولد بهره مند گردید. دوره فوق لیسانس را، در ۱۸۹۹م، در رشته فلسفه با رتبه اول به پایان برد و سپس در دانشگاه پنجاب به تدریس مشغول شد. او علاوه بر شهرتی که در شعر و شاعری به دست آورد، در ۱۹۰۱م نخستین کتاب خود را در زمینه اقتصاد به زبان اردو تألیف کرد. بعد برای ادامه تحصیل، به توصیه آرنولد، به اروپا رفت و پس از اخذ درجه در فلسفه اخلاق از دانشگاه کیمبریج، وارد دانشگاه مونیخ در آلمان شد. او رساله دکتری خود را با عنوان سیر فلسفه در ایران نوشت و مدتی هم در

1. Scotch mission college

دانشگاه لندن تدریس کرد. اقبال در همان دوره تحصیل در اروپا، با زبان و ادبیات فارسی آشنا شد. زبانی که بعدها آن را برای بیان افکار خود برگزید. در اروپا، اقبال از شاعری وطنی به شاعری ملی، اسلامی و جهانی تحول یافت. سیر تحولات فکری او را می‌توان از مطالعه کتاب بانگ درآ، دریافت. اقبال پس از بازگشت به وطن، در اوت ۱۹۰۸، علاوه بر تدریس و مسئولیت‌های دیگر دانشگاهی و وکالت، وارد فعالیت‌های سیاسی شد و در کنفرانس‌ها و کنگره‌های مختلف برای احقاق حقوق مسلمانان شرکت جست. در ۱۹۳۰م، در جلسه سالانه حزب مسلم‌لیگ در الله‌آباد تشکیل دولت پاکستان را پیشنهاد داد. در کنار تلاش‌های سیاسی و شغلی، از تألیف و تصنیف هم غفلت نکرد و در حدود بیست جلد اثر از خود باقی گذاشت که بخشی از آنها را اشعار فارسی او تشکیل می‌دهد.

سرانجام، اقبال بر اثر بیماری تنگی نفس و ضعف قلب، در ساعت پنج بامداد روز پنجشنبه بیستم صفر ۱۳۵۷ (۲۱ آوریل ۱۹۳۸) دار فانی را وداع کرد (رادفر ۱۳۷۹: مقدمه). اقبال گذشته از اطلاعات وسیع در زمینه‌های گوناگون، به‌ویژه فلسفه و شعر، در قرآن نیز مطالعات عمیقی داشت و در تمام دوران حیاتش هیچ‌گاه از مطالعه و تدبیر و تفکر در باره قرآن غافل نشد و در نظر داشت در این باره کتابی تألیف کند. او منابع فراوانی جمع‌آوری کرد، یادداشت‌هایی فراهم آورد و حتی شروع به نوشتن کرد؛ اما بیماری و کسالت مزمن مانع انجام این کار شد و ناگزیر از نوشتن دست کشید. زمینه مطالعات اسلامی اقبال به قرآن محدود نمی‌شود. از آنجا که او رسالت عظیمی در قبال جامعه و ارتقای انسان‌ها بردوش خود می‌دید، تلاش می‌کرد در کنار مطالعات عمیق خود در عرصه‌های گوناگون، به‌ویژه تعلیمات اسلامی، با تأسی به راه و رسم خاتم انبیا محمد مصطفی (ص)، بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه (س) و امامان هم‌ام به‌خصوص امام علی (ع) و سرور شهیدان کربلا، حسین بن علی (ع)، آرزوها و آرمان‌های بزرگ خود را جامعه عمل ببوشاند. از این رو است که اشعار دینی اقبال گویای عقیده قلبی و باورهای ناب این متفکر معاصر جهان اسلام است که به دور از هرگونه آرایش و شایبه‌ی حرف دل خود را زده است. سخنانی که بیان آنها فقط از انسان‌های باورمند و مؤمن انتظار می‌رود. انسانی که در بستر مرگ، این‌گونه می‌سراید:

نشان مرد مؤمن با تو گویم که چون مرگش رسد خندان بمیرد

بزرگ مردی که فکر مرگ او را آرامش می‌دهد. اندیشه‌ی که اسوه‌های او، چون امیرالمؤمنین علی (ع)، بدان معتقدند و شهادت و مرگ را موجب رستگاری و سعادت می‌دانند زیرا بر این باورند که روح مطلقاً فناپذیر و فعالیت آن جاوید است و ابدی. و

مرگ فقط مفارقت از تن است و کالبد خاکی. بنابراین همین اعتقاد، اقبال چند روز پیش از وفاتش به برادر خود گفته بود: «من مسلمانم و از مرگ نمی ترسم.» (سعیدی ۱۳۳۸: ص ۳۸). احاطه علامه اقبال به معارف اسلامی و آشنایی عمیق او با قرآن و احادیث، همچنین جهان بینی و بصیرتش ادراک وسیعی به او داده بود. و این امر موجب شد که او بتواند در ایراد خطابه های خود از دانش های اسلامی اش بهره های فراوان بگیرد و از تحسین شوندگانش برخوردار گردد. اقبال همان طور که به درک درستی از شاعری و هنر رسیده بود به مفهوم حقیقی دین و رسالت انبیا و اولیا نیز پی برده بود و همه آنها را در خدمت سعادت و بهتر شدن حیات بشری می دانست.

به نظر اقبال، هدف از شاعری مانند همه هنرها، این است که زندگی انسان را زیبا و پرمایه سازد و «هنر آن چیزی است که نماینده کوشش و سعی و تلاش انسان در درک حقایق حیات باشد.» (ص ۴۰). همچنین عشق به اسلام و پیامبرش (ص) این فکر را در ذهن اقبال تقویت کرد که کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان پیامبر فراموش شده بنویسد اما این اندیشه هم صورت عمل نپذیرفت. گویی که اقبال بیش تر برای شعر و شاعری آفریده شده و انجام کار تحقیقی و منثور چندان به مذاق او سازگار نبوده است زیرا تا آخرین روزها و ساعات زندگی از سرودن شعر دست نکشید. به طوری که نیم ساعت پیش از وفاتش این اشعار را که حاکی از علاقه مذهبی و عشق او به پیامبر اسلام (ص) است سروده:

سرود رفته باز آید که ناید
سرآمد روزگار این فقیری
نسیمی از حجاز آید که ناید
دگر دانای راز آید که ناید

(سعیدی ۱۳۳۸: ص ۳۷)

به این سبب است که او جامعه ایده آلی و آرمانی خود را بر پایه توحید، نبوت، قانون قرآن، مرکزیت (مکه)، رشد و تکامل خودی اجتماعی و برخی عوامل دیگر می داند. او به ویژه در باره ایمان به نبوت چنین می گوید:

حق تعالی پیکر ما آفرید
از رسالت در جهان تکوین ما
وز رسالت در تن ما جان دمید
از رسالت دین ما آیین ما
جزو ما از جزو ما لاینفک است
از رسالت صد هزار ما یک است

(ص ۹۱)

اما از آنجاکه سخن ما در باره تأثیر و نفوذ کلام امام علی (ع) در شعر اقبال است فعلاً از سایر موارد چشم‌پوشی می‌کنیم و به بررسی جلوه‌های کلام امیرمؤمنان در اشعار اقبال می‌پردازیم. آنچه در شعر اقبال زیر نفوذ کلام امام همام به چشم می‌خورد یک بهره‌گیری ساده و عادی نیست، بلکه تأثیری است عمیق و پویا و حرکت‌ساز. عاملی است پیوند دهنده گذشته و حال. به طوری که بررسی دقیق این اشعار زوایا و ابعاد تاریخی بسیاری را برای ما روشن می‌کند و به دنبال خود نتایج سودمندی به بار می‌آورد. اگرچه اقبال از شاعران و متفکران بسیاری متأثر است و نتیجه افکار و اندیشه‌های آنان را به نحوی شایسته و بایسته در قالب اشعار خود آورده و حتی برخی چون مولوی و حافظ را الگو قرار داده و با عشق و علاقه خاصی از آنان نام می‌برد تا جایی که ابیات زیر از مولوی را در سرلوحه دفتر شعر خویش آورده است، آنجا که می‌گوید:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیرخدا و رستم دستانم آرزوست
 با توجه به این بیت است که جهان‌بینی و آرزوی قلبی شاعر برای ما روشن می‌شود. شاعری که در جست‌وجوی شیرخدا علی (ع)، نمونه‌اعلای انسان کامل، و خواستار رستم دستان، نماد آرزوهای والا و دست‌نیافتنی انسان‌ها، است. آنچه بیش از همه رنگ و بوی خاصی به کلام اقبال داده همان عناصری است که ما در رفتار و کردار و شخصیت امام علی (ع) و در لابلای سخنان و کلمات قصار آن بزرگوار در کتاب *نهج البلاغه* مشاهده می‌کنیم. عبودیت تام و تمام به دور از هرگونه شائبه، زهد و اخلاص کامل، عدالت و حق‌جویی به نحو اتم، عشق وافر به معبود یکتا، پاکبازی در راه معشوق، آزادگی و حریت، باور و ایمان صادقانه و مخلصانه و هرآنچه از خوبی و خیر می‌توان یافت ویژگی‌های آن امام همام است که پیوسته و همواره در پیش چشم اقبال، شاعر و متفکر بزرگ شرق، بوده و متأثر شدن از این صفات و انعکاس آن در اشعارش باعث وقار کلام و ارزش سخن او شده است. اقبال با تأسی از تعلیمات اسلامی و قرآنی و اسوه‌های برجسته اسلام و تفکر و تدبیر پیرامون آنها و برداشت درست از نیازهای جامعه، همواره شعرش را وسیله‌ی برای بیان همبستگی‌های اسلامی و باورهای انسانی قرار می‌دهد و شاعر منادی وحدت اسلامی بین امت‌ها لقب گرفته است. او می‌گوید که: «اسلام یک صبغه الهی است که زندگی مسلمانان را دربر گرفته است و کثرت‌ها را به وحدت و نفاق‌ها را به وفاق تبدیل کرده است. وی در قطعه «الله‌الصمد»، ضمن تفسیر سوره اخلاص، گوید:

مسلم استی بی‌نیاز از غیرشو اهل عالم را سراپا خیر شو

چون علی در ساز با نان شعیر گردن مرحب شکن خیبر بگیر

(کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: ص ۲۸۸)

بیان این گونه اشعار نشاندهنده تأثیر اقبال از عرفان قرآنی و اسلامی است. آری «قوت جبرائیل از مطبخ نبود»، قدرت علی (ع) که موجب فتح خیبر و شکستن گردن مرحب یهودی شد از جانب خداوند بود. عشق به پیامبر گرامی (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) در سراسر آثار این شاعر بلندپایه بسیار است، در ابیاتی چون:

هرکه عشق مصطفی (ص) سامان اوست بحر و بر درگوشه دامن اوست
یا:

هست دین مصطفی (ص) دین حیات شرع شد تفسیر آیین حیات
علی (ع) هم دست پرورده و شاگرد این مکتب است. بزرگ معلمی که درس مساوات و برادری و آزادی می دهد. اقبال هم که پیشانی در پیشگاه این بزرگان برخاک ساییده است و خود را شاگرد خاندان رسالت و امامت می داند یادآور می شود که همه انسانها می توانند تحت تعلیمات انسان ساز اسلام، پاک و علی وار زندگی کنند:

ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم

(کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: ص ۲۹۰)

اسوه و نمونه بودن علی (ع) به مردانگی و شجاعت و انجام اعمال قابل ستایش و ستودنی آن بزرگ در ابعاد گوناگون، در تاریخ بشری به ویژه تاریخ اسلام، به قدری برجسته و شگفت انگیز است که هر فرد بی غرضی که با زندگانی، افکار و شخصیت والای آن ابوالعجایب کمی آشنا باشد سر تعظیم فرود می آورد؛ چه برسد به علامه اقبال که پیشتر عمر خود را در راه شناخت اسلام و قرآن و بزرگان این دین برحق سپری کرده است. اقبالی که علی (ع) را نخستین مسلم اول می خواند و سرمایه ایمان را عشق به علی (ع) و حیات و زندگی خود را وابسته به محبت و دوستی او می داند. شاعری که جوشش چشمه درون خود را از فیضان زمزم وجود آن بزرگوار طلب می کند. او است که خاک وجودش سرشته با مهر و محبت علی (ع) است و سوز و نوای درونش برخاسته از عشق به علی (ع). آن علی اعلی که گفتار و کردارش باعث قوت دین مبین شده و کاینات و موجودات از خاندان آن امام بزرگ رسم و آیین پذیرفته است. آن امامی که حضرت محمد (ص) او را بوتراب خوانده و خداوند متعال او را در کتابش یدالله لقب داده است. از آنجا که اقبال در خانواده‌ی مذهبی به دنیا آمده بود. عشق و علاقه‌ی بی به حضور در محافل مذهبی داشت. در این مجالس بود که

مناقب حضرت علی (ع) را می‌شنیده است. لذا همواره فکرش متوجه به این نکته بوده و هیچ‌گاه صفات و شخصیت مولا علی (ع) از پیش چشم او دور نمی‌شده است. از این رو، در جای جای اشعارش ذکر علی (ع) می‌کند و اعمال قهرمانی و صفات ملکوتی و برجسته او را بیان و آرزو می‌کند که همه مردم همچون او باشند:

بنجه حیدر که خیبرگیر بود قوت او از همین شمشیر بود

یا:

بده او را جوان پاکبازی سرورش از شراب خانه‌سازی
قوی بازوی او مانند حیدر دل او از دو گسیتی بی‌نیازی

(کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: ص ۲۹۲)

اقبال در اشعار و مقالات و سخنرانی‌هایش همیشه سعی کرده است قهرمانان اسلامی را از ابلاهی صفحات تاریخ بیرون بکشد و جلوی چشم مسلمانان به عنوان سرمشق و نمونه قرار دهد. شاخص‌ترین این افراد حضرت محمد (ص) و امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) و امام حسین (ع) هستند، اقبال که اشعاری از روی صدق و صمیمیت و سرشار از شور و احساس در باره آن بزرگواران سروده و فضای شعر خود را با یادکرد آنان عطر آگین کرده است. وقتی مناقب علوی را در اشعار اقبال می‌خوانیم این احساس به ما دست می‌دهد که وی حقیقتاً شاعری است علی‌شناس. انسانی که گویی سال‌های عمرش را با نام و یاد و شخصیت و رفتار و کردار علی (ع) گذرانده و سخت تحت تأثیر نفوذ علمی و عملی آن اسوه تقوا و علم و فضیلت بوده است. اقبال، علی (ع) را قطب‌نمای کشتی نجات می‌داند و مطالعه روش زندگانی و خط‌مشی او را الهام‌بخش سعادت انسان‌ها. اعتقاد قلبی و باور درونی اقبال نسبت به علی (ع) از اشعاری که در منقبت و توصیف آن جناب سروده به خوبی محسوس است. او است که علی را برتر و والاتر از همه می‌داند و می‌گوید:

هزار خیبر و صد گونه از درست این جا نه هر که نان جوین خورد حیدری داند
نه هر که طوف بتی کرد و بست زناری صنم‌پرستی و آداب کافری داند

یا:

نعره حیدر نوای بوذر است گرچه از حلق بلال و قنبر است
هسریکی از ما امین ملت است صلح و کینش صلح و کین ملت است

مرد مؤمن از نظر اقبال کسی است که نمونه توازن و اعتدال باشد و ترکیب زیبا و متناسبی از قول و عمل. در ضرب کلیم در توصیف مرد مسلمان می‌گوید: «اگر چنانچه صفات قهاری و غفاری و قدوسی و جبروت، این چهار ویژگی با هم در کسی جمع شود مرد مسلمان پدیدار می‌شود. اراده و تصمیم مرد مؤمن است که مقاصد طبیعت را نشان می‌دهد و او هم در دنیا و هم در آخرت میزانی برای سنجش اقتدار بشر می‌باشد. مرد مؤمن آن قطرات شبنم است که دل داغ‌دیده لاله را خنک می‌کند. همچنین آن طوفانی که قلب دریاها را به لرزه درمی‌آورد. شب و روز او سرود ازلی است که فطرتش می‌سراید و شیرینی آهنگش همانند سوره رحمن می‌باشد.» (منور ۱۹۹۲: صص ۹۵-۹۶).

توصیفات که اقبال از مرد مسلمان و مؤمن می‌کند درست همان مواردی است که در اخبار و احادیث و کلام بزرگان دین از جمله امام علی (ع) می‌بینیم. اینجا است که بازتاب تأثیر کلام مولای متقیان، امیرمؤمنان را در اندیشه و فکر و کلام اقبال به خوبی مشاهده می‌کنیم. همچنین در ضرب کلیم گفته است: «مؤمن در جمع یاران همچون ابریشم، نرم و ملایم است و در مصاف با دشمن، سخت چون پولاد.» (ص ۹۶). با بیان این نمونه‌ها چه‌گونه می‌توان از تأثیر اقبال از امام علی (ع) غافل ماند، زیرا مصداق کامل و تمام مرد مؤمن از دیدگاه اقبال شخصیتی جز علی (ع) نمی‌تواند باشد بزرگ انسانی که در میدان‌های نبرد چون شیر می‌غرد و شجاعتی از خود نشان می‌دهد که کس را زهره‌مقابله با وی نیست. اما از آن سو، در برخورد با بینوایان و یتیمان آن‌چنان نرم و ملایم است که کسی را یارای برابری با او نیست. آری، علی (ع) «در برابر سختی، سخت است و در برابر نرمی، ملایم ... ابریشم در بزم انس، و پولاد در رزمگه حق و باطل ...» (ص ۹۷).

ارادت اقبال به حضرت رسول اکرم (ص) و خاندان بزرگوار آن حضرت به‌ویژه امام همام علی بن مرتضی (ع) به‌حدی است که فرموده حضرت رسالت‌مآب؛ انا مدینه‌العلم و علی بابها / انا دارالحکمة و علی بابها را در باره امام علی (ع) عیناً مورد توجه قرار داده می‌گوید: «من عاشق شهر علم و حکمت هستم و جذب عشق آن حضرت (ص)» (شکفته ۱۳۵۶).

ذات او دروازه شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم

در مثنوی مسافر، اقبال ضمن توصیف انقلاب کشور ترکیه و انتقاد رکود دوستی مسلمانان شبه قاره، مقام کُراری حضرت علی را که توأم با شجاعت و دانش است بیان می‌کند:

می‌شناسی معنی کزّار چیست؟ این مقامی از مقامات علی (ع) است
 امتّان را در جهان بی‌ثبات نیست ممکن جز به کزّاری حیات
 سرگذشت آل عثمان را نگر از فریب غریبان خونین جگر
 تسان کزّاری نصیبی داشتند در جهان دیگر عَلم افراشتند
 مسلم هندی چرا میدان گذاشت همت او بوی کزّاری نداشت
 اقبال دانشی را دوست دارد که با سخت‌کوشی ممزوج باشد. در غزل زیر از کتاب
 زبور عجم می‌گوید:

به هر نرخی که این کالا بگیری سودمند افتد

به زور بازوی حیدر، بده ادراک رازی را

من آن علم و فراست با پرکاهی نمی‌گیرم

که از تیغ و سپر بیگانه سازد مرد غازی را

اگر این کار را کار نفس دانی چه نادانی

دوم شمشیر اندر سینه باید نی نوازی را

اقبال عشق را نیروی جاذبه و محرّک عمل می‌داند و وجود علی (ع) را مظهر کمال
 عشق. در دو بیت‌های زیر، از بال جبرائیل بدین معنی اشاره دارد:

جمال عشق و مستی نی نوازی جلال عشق و مستی، بی‌نیازی

کمال عشق و مستی، ظرف حیدر زوال عشق و مستی، حرف رازی

گاهی تنهایی کوه و دمن عشق گهی سوز و سرور انجمن عشق

گاهی سرمایه محراب و منبر گهی مولاعلی، خیرشکن عشق

اقبال، کزّاری و ساده زیستن را جزو لازم صفات رهبران مسلمان می‌داند و توصیه می‌کند
 که مسلمانان زندگانی حضرت علی (ع) را باید سرمشق خویش بسازند:

امیر قافله‌یی سخت‌کوش و پی هم‌کوش که در قبیله ما حیدری ز کزّاری است

(ریاض: صص ۱۰۸-۱۰۹)

درخشان‌ترین صفحات تاریخ اسلام سرشار از ستایش و تجلیل خدمات و تلاش‌های
 ابرمرد تاریخ اسلام علی (ع) است. بزرگ انسانی که دوست و دشمن به فضیلت او
 معترف‌اند و پیشانی بر خاک آستان مبارک ایشان می‌سایند. شخصیتی که به قول سید حمیری
 «یک بار در روز وحی، آفتاب غروب کرده برایش طلوع کرد و بار دیگر، خورشید بابل که

می‌رفت در افق فرو افتد و غروب کند، برایش برآمد.» (امینی ۱۳۷۸: ج ۴، ص ۱۴۱).
 بدین جهت است که نخستین منظومه اقبال به فارسی «سپاس جناب امیر» نام دارد که در مناقب حضرت علی (ع) سروده است. این منظومه که در مجله مخزن (ژانویه ۱۹۰۵) به چاپ رسید موجب اشتهار علامه اقبال بین مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان گردید:

ای یوسف کاروان جان‌ها	ای محو ثنای تو زبان‌ها
ای نوح سفینه محبت	ای باب مدینه محبت
ای فاتح خیبر دل من	ای ماحی نقش باطل من
تفسیر تو سوره‌های قرآن	ای سر خط و جوب و امکان
ای سینه تو امین رازی	ای مذهب عشق را نمازی

*

سربر زده‌ام ز جیب قنبر	جانم به غلامی تو خوش‌تر
چون سایه ز پا فتاده تو	هشیارم و مست باده تو

*

اقبال به خوبی می‌داند که امام علی (ع) می‌خواهد همه نظام‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اعتقادی را از آلائش‌های دوران جاهلی بزدايد و مقام و موقعیت هر کس را آن چنان بدهد که شایستگی آن را دارد. این خط مشی و دستور کار او است از این رو می‌گوید:

سروری در دین ما خدمتگری است عدل فاروقی و فقر حیدری است
 او در وجود علی (ع) نمونه‌اعلای سیاستمداری، اقتصاددانی، آگاهی به مسائل اجتماعی، زهد، عبادت، همسرداری، تربیت فرزند، شجاعت، تقوا، عدالت و ... را می‌بیند. اینجا است که به مردم زمان خود خطاب می‌کند که شما از بزرگان خود چه چیز به ارث برده‌اید!

«شما نه فقر حیدری دارید و نه دولت عثمانی! شما با اسلاف خود چه نسبت روحانی دارید» (کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: صص ۲۹۹-۳۰۰). همان‌طور که زمانه حضرت علی (ع) روزگار رواج دورویی و دوگویی است، عصر اقبال هم، چنین است. گویی مردم رند، مصلحت‌اندیش شده‌اند و بدین سبب است که او چنین می‌سراید:

دل بی‌قید من با نور ایمان کافری کرده

حرم را سجده آورده بتان را چاکری کرده

گاهی با حق درآمیزد، گاهی با حق درآویزد

زمانی حیدری کرده، زمانی خیبری کرده

او مدینه فاضله امام همام علی (ع) را که بر پایه دادگستری، تقوا و عدم فریب بنا شده است و همه چیز آن بر محور قرآن و سنت پیامبر (ص) می‌گردد مورد توجه قرار می‌دهد و می‌گوید: «آن مرد فقیری که فقرش بوی اسداللهی داشته باشد، به مراتب از دارا و اسکندر بهتر است.» (کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: ص ۳۰۱). علی (ع) عدل را وظیفه بی الهی می‌دانست و حتی از آن به عنوان سنت الهی یاد می‌کرد و می‌گفت: «وفی العدل سعة» (در عدل گنجایش و فراخی زندگی است) و حاضر نبود عدل را با هیچ چیزی معاوضه کند. اقبال هم در این باره سخنان جالبی دارد. او می‌گوید: «خدا او را شکوه سلطانی عطا کرده است، زیرا در فقر او حیدری و کزاری نهان است.» (ص ۳۰۱). اقبال در قطعه «محاورة تیر و شمشیر»، باز هم از مقام علی (ع) سخن گفته است:

سیر حق تیر از لب سوفار گفت تیغ را در گرمی پیکار گفت
ای پری‌ها جوهر اندر قاف تو ذوالفقار حیدر از اسلاف تو

(ص ۳۰۲)

علامه اقبال در منظومه بانگ درا چنین می‌گوید: «اگر در خاک وجود خود شری داری، به فقر و غنا اهمیتی نده، چون اساس قوت حیدری بر نان جوین نهاده شده است.» (ریاض: ص ۱۰۹).

اقبال از درگاه خداوند متعال و پیشگاه حضرت رسول (ص) درخواست می‌کند که مسلمانان از صبغه سیرت حضرت علی (ع) بهره‌مند شوند: «خداوندا، دل‌ها را مرکز مهر و وفا کن و با حریم کبریای خود آشنا ساز. کسی که او را نان جوین دادی قوت بازوی حیدر هم به وی ارزانی دار.

بده او را جوان پاک بازی سرورش از شراب خانه سازی
قوی بازوی او مانند حیدر (ع) دل او از دو گیتی بی‌نیازی
گلستانی ز خاک من برانگیز نم چشمم به خون لاله‌آمیز
اگر شایان نیم تیغ علی (ع) را نگاهی ده چو شمشیر علی (ع) تیز

(ریاض: ص ۱۰۹-۱۱۰)

همان طور که موضوع بت شکنی حضرت ابراهیم (ع) در ادبیات اسلامی به صورت گوناگون تعبیر شده و از جمله تلمیحات پربسامد شاعران فارسی‌گوی است، خیبرگشایی

حضرت علی (ع) در آثار اقبال، معنای گسترده و وسیعی به خود گرفته و در جاهای مختلف به کار رفته است. او هر بدعت سیئه را معادل خبیث قلمداد می‌نماید و به پیروی سیرت حقّه حضرت علی (ع) برای نابود کردن آن دعوت می‌کند، مثلاً: «نبرد کنونی دین و وطن‌پرستی از غزوه خبیث شدیدتر است. آیا این عصر، حیدر کزّاری را هم دارد؟» (ص ۱۱۰، به نقل از بلا جبرائیل).

از بررسی زندگانی و آثار و افکار اقبال برمی‌آید که وی جهت اداره و رهبری جامعه، اعتقاد به «ولی» و «مرد کامل» روحانی و منصوب از سوی خداوند دارد. او معتقد بود بهترین نظام حکومت برای مسلمانان نظام اسلامی است که قانون اساسی آن بر مبنای قرآن و آیین‌نامه‌هایش بر اخبار و سنت پیامبر (ص) و امامان (علیهم‌السلام) و خلفای راشدین و مرکز روحانیت کعبه (قبله) باشد... حاکم و رهبر این نظام مقام ولایت دارد نه ریاست و پادشاهی و مقامش مقام خلیفه‌الله و یدالله است و این صفات در «مسلم اول شه مردان علی» جمع بود:

مسلم اول شه مردان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام
عشق را سرمایه ایمان علی
در جهان مثل گهر تابنده‌ام

*

مرسل حق کرد نامش بوتراب	حق یدالله خواند در امّ‌الکتاب
هر که دانای رموز زندگیست	سرّ اسمای علی داند که چیست
خاک تاریکی که نام او تن است	عقل از بیداد او در شیون است
فکر گردون رس زمین پیما ازو	چشم کور و گوش ناشنوا ازو
از هوس تیغ دورو دارد به دست	رهروان را دل برین رهنز شکست
مرتضی کز تیغ او حق روشن است	بوتراب از فتح اقلیم تن است
مرد کشور گیر از کزّاری است	گوهرش را آبرو خودداری است
هرکه در آفاق گردد بوتراب	بازگرداند ز مغرب آفتاب

در باره وجوب زعامت و ولایت مرد کامل که یدالله و خلیفه‌الله است، بعضی این نظریه را مقتبس از «ابرمرد»^۱ نیچه و بعض دیگر مستفاد از افکار عبدالکریم جیلی در کتاب الانسان الکامل فی معرفة الاواخر والاولی می‌دانند. لیکن نویسنده این سطور یقین می‌داند که این فکر از سوی، از عقیدت ولایت و امامت شیعه آب می‌خورد و از

سوی دیگر، از نظرات عرفانی مولانا جلال‌الدین بلخی رومی و مقام شیخیت و قطبیت و تکامل معنوی انسان در سیر و سلوک و این که :

پس به هر دوری ولیی قائم است آزمایش تا قیامت دایم است
 مایه گرفته است. توجه به مثنوی‌های اسرار خودی و رموز بی خودی و حواشی آنها در این
 کتاب، گواه این مدعا است. «مشایخ فریدنی ۱۳۵۸: صص شصت و یک - شصت و دو و
 ۴۶-۴۸».

آری، اقبال با یقین کامل به شریعت و ایمان عقلانی و عرفانی که گواه باور عمیق او، از
 حاکمیت مطلق الله و پروردگار مهربان بود، ذهن بالنده و پویای خویش را به دستیابی از
 اسرار و رموز خلقت سپرد و افق‌های ذهن خود را به دوردست‌ها پرواز داد و با تأسی از
 راه و روش مولای متقیان و سرمشق قرار دادن کلمات قصار و افکار گوهریار آن حضرت
 خود را پیرو راستین آن بزرگوار قرار داد و چنین سرود:

چون علی (ع) درساز بانان شعیر گردن مرحب شکن، خبیر بگیر

یا :

نشان مرد مؤمن با تو گویم چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

(شادروان ۱۳۷۱: ص ۱۷)

گستره وجودی و شخصیت چند بعدی و روح بزرگ حضرت علی (ع) موجب شده
 که اقبال شیفته و فریفته اقوال و افعال آن بزرگ گردد «مسئله مهم این است که تعالیم و
 خط‌مشی اسلامی را جز از علی و اولاد او از چه کسی می‌توانیم بیاموزیم که مطمئن‌تر و
 به واقعیت نزدیک‌تر باشد. اقبال واقع‌بین، به این امر آگاه است و در جایی که بعضی‌ها به
 او خرده می‌گیرند ضمن، توصیف و تفصیل مقام علی (ع) در قطعه «زهد و رندی» زیرکانه
 درباره خودش می‌گوید من آدم متعصب و قشری نیستم. ترجمه شعر اردوی او چنین است:
 در طبیعت اقبال کمی هم گرایش به تشیع وجود دارد، زیرا ما از زبان خودش تفضیل
 علی (ع) را شنیده‌ایم. (کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹: ص ۳۰۳).

اقبال حتی در انتقاد از فرهنگ و تمدن غرب، باز از خبیر و علی (ع) سخن می‌گوید و
 یادآور می‌شود که مستغرق شدن غرب در مادیات و دور ماندن از روحانیت و معنویت
 موجب شده که آنان دست به غارتگری بزنند، لذا حیدری می‌باید باشد که خبیرگشایی کند:

دانش افرنگیان غارتگری دیرها خبیر شد از بی‌حیدری

اقبال شاعر همه مکان‌ها و اندیشه‌ها است ... زنده رود اقبال خود او است که جاویدانی

است. روح سرکشی که در آن سوی افلاک داد سخن می دهد:

با وطن پیوست و از خود در گذشت دل به رستم داد و از حیدر گذشت
 نقش باطل می پذیرد از فرنگ سرگذشت خود بگیرد از فرنگ
 او از خدا می خواهد که توفیق تپیدن دل را آن چنان که سینه علی می تپیده، داشته
 باشد و سوز صدیق به او عطا گردد. ترجمه بیت اردوی او چنین است: خدایا به من توفیق
 عاشق شدن و فنا شدن در راه خود را عطا فرما، تپیدن دل مرتضی (ع) و سوز صدیق او
 را. (صص ۲۰۳-۲۰۵).

در جای جای اشعار اردوی اقبال، ذکر و یاد علی (ع) وجود دارد. گویی که سرشت او
 را با عشق علی (ع) عجین کرده اند. از آن جا که امکان دستیابی آسان به ترجمه این اشعار
 برای علاقه مندان و شیفتگان مولا علی (ع) وجود ندارد جهت تکمیل مطالب آنها را در
 این جا نقل می کنیم:

خیره نکرد هرگزم جلوۀ دانش فرنگ سرمه دیدگان من، خاک مدینه و نجف
 از دارا و سکندر آن مرد فقیر برتر کور است به درویشی بوی اسداللهی
 آیین جوانمردان حق گویی و بی باکی شیران خداوند را کی زبید روباهی
 (ریاض: ص ۱۱۰)

اشعار فارسی زیر نیز در همین زمینه است:

دل بی قید من با نور ایمان کافری کرد حرم را سجده آورده، بتان را چاکری کرده
 گهی با حق درآمیزد، گهی با حق درآویز زمانی حیدری کرده، زمانی خیبری کرده

عشق با نان جوین خیبر گشاد عشق در اندام مه چاکسی نهاد
 در اشعار زیر، علامه اقبال هم به فضایل و مناقب حضرت علی (ع) اشاره کرده و
 ارادت ویژه خود را به اسدالله غالب ابراز داشته است:

پنجه حیدر (ع) که خیبرگیر بود قوت او از همین شمشیر بود
 (مثنوی اسرار خودی در توضیح الوقت سیف)

هزار خیبر و صد گونه از دست اینجا نه هر که نان جوین خورد، حیدری داند
 (از غزل پیام مشرق)

در جایی دیگر اقبال می گوید:

«برای من آرزوی بازوی حیدری (ع) اکتفا می کند، تیزی ادارک افلاطونی نصیب دیگران

باد.» (ص ۱۱۱) (جاوید نامه : آن سوی افلاک).

اقبال آنجایی که می خواهد مردم را به خویشتن اسلامی بازگرداند و ارزش حرکت اسلامی را در طول تاریخ به آنان بنمایاند، خط مشی علی (ع) را بهترین روش صحیح اسلامی می داند و یادآور می شود:

«امارت چیست! توانگری چیست! اگر کسی شکوه خسروی هم داشته باشد چه فایده دارد، در حالی که نه بازوی حیدری دارید و نه استغنائی سلمانی.».

اقبال در باره قرآن این کتاب آسمانی گوید:

گفتم این سرمایه اهل حق است	در ضمیر او حیات مطلق است
اندرو هر ابتدا را انتهاست	حیدر از نیروی او خبیرگشاست

(کامران مقدم صفیاری ۱۹۸۹ : ص ۳۰۶)

آری، سخن در باره بازتاب کلام علی (ع) در اشعار فارسی واردوی علامه اقبال بسیار است. اگرچه تنها اقبال، این شاعر حنفی مذهب، نیست که به طور وسیع و گسترده به سرودن مناقب بدیع و صمیمانه اهل بیت کرام (ع) دست یازیده و حتی از برخی شاعران شیعه هم فراتر رفته است بلکه در طول تاریخ، شعر فارسی افراد بسیاری از شاعران اهل سنت را می بینیم که مناقب و مدایح بسیار در تنظیم و تجلیل امامان شیعه (علیهم السلام) سروده اند، به ویژه شاعران عارف پیشه یی چون سنایی، عطار و مولوی که به جای خود بدانها اشاره خواهد شد.

البته از این نکته نباید غافل ماند که اقبال آن چنان دارای ذوق و مشرب وسیعی است که هیچگاه خود را محدود به برخی مرزبندی ها و تنگ نظری های فرقه یی نمی کند و همواره می کوشد رهبر و هدایتگر باشد و کاری بکند که مسلمانان عظمت گذشته خود را باز یابند و از پراکندگی و تفرقه دوری گیرند. شعار وحدت امت اسلامی و مسلمانان در اشعار او موج می زند. اسوه های بزرگ تاریخ اسلام مورد ستایش قرار می گیرند. بزرگ نمونه هایی چون امام علی (ع) که اگر ملت اسلامی از راه و روش آنان پیروی کنند به سعادت و خوشبختی می رسند. تکیه و تأکید او پیوسته بر آیین اسلامی است و آزادی مسلمانان. خلاصه اینکه شعار اقبال ابیات زیر است:

ای که نشناسی خفی را از جلی هشیار باش

ای گرفتار ابوبکر و علی هشیار باش

مسلم استی سینه را از آرزو آباد دار

هر زمان پیش نظر «لایخلف المیعاد» دار

بنابراین، هیچ تعجیبی ندارد که او نه تنها القاب علی (ع) را در اشعار خود می آورد و تلمیحاتی به خوردن نان جوین و شعر دارد، بلکه راه و رسم زندگانی خود را هم علی گونه بنا می نهد؛ زیرا از صمیم دل به آن اعتقاد دارد و رمز حیات و زندگانی خود را در محبت اهل بیت علیهم السلام می جوید.

کتابنامه

- امینی، علامه. ۱۳۷۸. الغدیر. برگردان علی شیخ الاسلامی. تهران: بنیاد بعثت.
- زادفر، ابوالقاسم. ۱۳۷۹. گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری. ج ۴. تهران: امیرکبیر.
- ریاض، محمد. - . توصیه هایی جهت اتحاد میان مسلمانان جهان، عواطف حب حضرت رسول اکرم (ص) و مناقب اهل بیت اطهار (ع) در آثار علامه محمد اقبال. اسلام آباد: اداره مطبوعات پاکستان.
- سعیدی، غلامرضا. ۱۳۳۸. اقبال شناسی، هنر و اندیشه علامه دکتر محمد اقبال. تهران: بعثت.
- شادروان، حسن. ۱۳۷۱. اقبال شناسی. مقدمه از محمد محیط طباطبایی. تهران: معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی.
- شکفته، صغری بانو. ۱۳۵۶ (آبان). «اقبال و ثنای حضرت رسول اکرم (ص)»، هنرمردم (ویژه نامه ایران و پاکستان)، ش ۲، ص ۵۷.
- کامران مقدم صفیاری، شهین. ۱۹۸۹ م. نگاهی به اقبال. لاهور: شهرت بخاری.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین. ۱۳۵۸. نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی خودی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- منور، محمد. ۱۹۹۲ م. میزان اقبال. ترجمه و مقدمه و تحشیه شهین کامران مقدم صفیاری. لاهور: آکادمی اقبال.



پښتونستان د علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انسانی